

ORIGINAL ARTICLE

Studying factors influencing the rise and fall of Asefiyeh religious school activities in Barforoosh during the Qajar era based on documents

Yousaf Elahi^{1*}, Mohammad Reza Nasiri², Hossein Hozhabrian³

1. Ph.D. Student Islamic history, Payame Noor University, Tehran, Iran.
2. Associate Prof., History department, Payame Noor University, Tehran, Iran.
3. Assistant Prof., History department Payame Noor University, Tehran, Iran.

Correspondence:

Yousaf Elahi

Email: alehi53_student@pnu.ac.ir

Received: 22.Feb 2024

Accepted: 16 Jun 2024

How to cite

Elahi, Y., Nasiri, M.R. & Hozhabrian, H. (2024). Studying factors influencing the rise and fall of Asefiyeh religious school activities in Barforoosh during the Qajar era based on documents. Iran Local Histories, 12(1), 111-124. (DOI: [10.30473/lhst.2024.70600.2893](https://doi.org/10.30473/lhst.2024.70600.2893))

ABSTRACT

Education is one of the important elements in the formation and development of civilizations, and the transmission of cultural teachings and concepts, which involves many factors in its rise and fall. During the Qajar era, educational institutions and religious schools developed in the country, especially in Mazandaran that its clear example is Asefiyeh school in Barforoosh. This article aims to answer this question: what factors have influenced the rise and fall of the activities of the religious school of Asefiyeh Barforoosh (present Babol) through a descriptive-analytical approach relying on historical sources and revisiting endowment and other documents. The objective has been to identify influential factors on the foundation, evolution, and decline of that school. The hypothesis relies on the point that besides Mirza Mohammad Shafie Mazandarani's support, political, cultural, and social changes occurred in Mazandaran after him, especially in Barforoosh, had a significant impact on the rise and fall of this school activities.

KEYWORDS

Qajar era, religious schools, Barforoosh, Asefiyeh School, Mirza Mohammad Shafie Mazandarani.



«مقاله پژوهشی»

بررسی عوامل فراز و فرود فعالیت مدرسه آصفیه بارفروش در دوره قاجاریه با تکیه بر اسناد

یوسف الهی^{۱*}، محمدرضا نصیری^۲، حسین هزبریان^۳

چکیده

تعلیم و تربیت یکی از عناصر مهم تکوین و توسعه تمدن‌ها و انتقال آموزه‌ها و مفاهیم فرهنگی می‌باشد که عوامل متعددی در فراز و فرود آن دخیل است. در عصر قاجاریه، شاهد گسترش نهادهای آموزشی و مدرسه‌های علوم دینی در کشور، به‌ویژه مازندران هستیم که نمونه بارز آن مدرسه آصفیه شهر بارفروش (بابل کنونی) است. هدف از این پژوهش، شناخت عوامل تأثیرگذار بر بنیاد، تکامل و انحطاط این مدرسه است. در این مقاله سعی شد با استفاده از روش تاریخی (تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و بازخوانی وقف‌نامه‌ها و دیگر اسناد) با رویکرد توصیفی، تحلیلی به این پرسش پاسخ داده شود که عوامل فراز و فرود فعالیت مدرسه دینی آصفیه بارفروش چه بود؟ یافته‌های پژوهش نشان داد که افزون بر حمایت‌های میرزامحمد شفیع مازندرانی، تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در دوران پس از او در مازندران به ویژه در شهر بارفروش، تأثیر قابل توجهی در فراز و فرود فعالیت این مدرسه داشت.

واژه‌های کلیدی

دوره قاجاریه، مدارس دینی، بارفروش، مدرسه آصفیه، میرزامحمد شفیع مازندرانی.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه پیام نور تهران، ایران.
۲. استاد گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
۳. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

نویسنده مسئول:

یوسف الهی

رایانامه: alehi53_student@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۰۲۷

استناد به این مقاله:

الهی، یوسف؛ نصیری، محمدرضا و هزبریان، حسین (۱۴۰۳). بررسی عوامل فراز و فرود فعالیت مدرسه آصفیه بارفروش در دوره قاجاریه با تکیه بر اسناد. فصلنامه علمی پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، ۱۲(۱)، ۱۱۱-۱۲۴. (DOI:10.30473/lhst.2024.70600.2893)

مقدمه

توسعه فرهنگی به ویژه ایجاد نهادهای آموزشی به تحولاتی وابسته است که رخداد آنها بیشتر متأثر از شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زمان خود هستند. فهم و تحلیل مناسبات وابسته به تعلیم و تربیت در ادوار تاریخی نیازمند آن است که گستره وسیع و متنوعی از اطلاعات در اختیار باشد، تا مبنای تحقیقات پایه‌ای و بنیادین در این باره قرار گیرند؛ برای مطالعه و تحقیق درباره ابعاد گوناگون روند آموزش در شهرها و سیر تحولات فضاهای مختلف آن با نگاه به تغییرات اجتماعی، فرهنگی شهر و نظایر این موضوعات به داده‌های وسیع و گاه متفاوت با آنچه در کتاب‌های تاریخ شهرها وجود دارد؛ نیاز می‌باشد. بنابراین لازم است برای فراهم کردن اطلاعات مورد نیاز پژوهش، روش‌های کارآمد و مطمئنی به کار گرفته شود. کاربست چنین رویکردی سبب می‌گردد، داده‌های موجود در منابع تاریخ‌مآزندان و سایر منابع در کنار اسناد تاریخی، قابلیت تفسیر موضوعی یافته و گونه‌های جدیدی از استنباط‌های تاریخی در اختیار محققان قرار گیرد. محدوده و قلمرو این تحقیق از نظر زمانی بر دوره قاجاریه در شهر بارفروش تأکید دارد. در پژوهش حاضر، ابتدا به برخی از ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی دوره یادشده و شهر بارفروش اشاره شده است و در ادامه به چگونگی ایجاد مدرسه آصفیه (خانم‌الانبیاء(ص) کنونی) پرداخته می‌شود. به نظر می‌رسد نتایج این بحث ارتباط میان مناسبات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را با توسعه مدارس دینی، در دوره قاجاریه تعمیق می‌بخشد.

این مدرسه از این جهت مورد توجه قرار گرفته است که از بدو راه‌اندازی آن تاکنون، به علت حضور استادان شاخص و سطوح آموزشی از مقدمات تا عالی، برخورداری از امکانات مناسب و نیز اقبال گسترده طلاب از دور و نزدیک، نقشی محوری در تعلیم دانش‌های اسلامی در مآزندان داشته است. هدف از طرح موضوع، بیشتر شناخت عوامل دست‌اندرکار بنیاد و تکامل مدرسه آصفیه در دوره قاجاریه و نیز عوامل مؤثر در انحطاط آن و در صورت امکان ارائه یک الگوی قابل تعمیم است. سؤال اساسی در پژوهش حاضر این است که عوامل فراز و فرودهای فعالیت مدرسه دینی آصفیه بارفروش (بابل کنونی) چه بوده است؟

فرضیه پژوهشگر بر این استوار است که علاوه بر عوامل بیرونی مانند پدیدار شدن تحولات و تغییراتی که در اوضاع اجتماعی کشور و پیرو آن در بارفروش، عوامل داخلی مانند اختلاف بر سر تصدی عواید موقوفات هم در فراز و فرود فعالیت مدرسه بسیار تأثیرگذار بوده است.

قابل ذکر است، در فواصل بیان رویدادهای تاریخی، از ذکر برخی حوادث که مدرسان مدرسه در مقام حاکم شرع نقش آفرینی کرده بودند و این کارشان در فراز و فرود فعالیت و موقعیت مدرسه تأثیری نداشته است؛ پرهیز شده است.

پژوهش حاضر با تکیه بر روش تاریخی و با بهره‌مندی از برخی اسناد و داده‌های روزگار قاجاریه و پهلوی در بارفروش، به‌ویژه با بازخوانی سند موقوفه، علل بروز تغییرات در فعالیت این مدرسه مورد بررسی قرار گرفته است.

پیرامون پیشینه تحقیق حاضر، درباره معرفی بانی مدرسه و چند و چون فعالیت آن مدرسه در صدرالتواریخ نوشته اعتمادالسلطنه (۱۳۵۷ش) و نیز در مقاله «زندگی و کارنامه میرزا محمدشفیع صدراعظم مآزندران» در مجموعه مقالات در گستره مآزندان (دفتر دوم، بهار ۱۳۸۱ش، تهران: رسانش) به اجمال اشاره شده است. همچنین در این باره جز اطلاعاتی اندک در کتاب‌هایی که درباره شهر بابل و یا استان مآزندان به نگارش درآمده‌اند؛ مانند از «آستارا تا استارباد» نوشته منوچهر ستوده (۱۳۶۶ش) و «بابل شهر زیبای مآزندان» نوشته جعفر نیکی با همکاری پوران‌دخت حسین‌زاده (۱۳۸۳ش) و «تاریخ آموزش و پرورش بابل و بندپی» نوشته شهرام قلی‌پور گودرزی و یوسف الهی (۱۳۹۳ش) در حد چند سطر معرفی کوتاه، هنوز واکاوی دقیق و پژوهش جامعی در قالب مقاله یا نوشته‌های دیگر منتشر نشده است. از این رو کمبود منابع و داده‌های موثق، ضرورت پژوهش در این خصوص را دوچندان کرده است.

نهاد آموزش دینی در بارفروش عصر قاجاریه

به‌طور کلی در دوره قاجاریه تا پیش از پدیداری نظام نوین تعلیم و تربیت، امر آموزش در اختیار روحانیان بود و رقیبی در این زمینه وجود نداشت؛ این امر از راه‌های مختلف انجام می‌گرفت. آموزش رسمی در مکتب‌خانه‌ها و مدارس دینی؛ تبلیغات عمومی در مساجد و منابر؛ مراسم مذهبی و آیینی مختلف که مهم‌ترین آن‌ها مراسم عزاداری محرم بود از جمله کارهای فرهنگی و تعلیمی ایشان محسوب می‌شد. علما بر قوانین شرعی، نهادهای مذهبی و خدمات اجتماعی نیز نظارت و کنترل داشتند و نفوذ کلام آنان بر طلاب و طبقات بازاری بسیار بود (نوع‌دوست و مایلی، ۱۳۷۹: ۱۹۳).

از سویی باید در نظر داشت که در هر جا مهم‌ترین عامل در تأسیس و ماندگاری یک نهاد آموزش دینی، وجود عالمان بزرگ و برپایی مجلس درس به دست آنان بوده است. هرگاه به عللی حضور عالمان تراز اول در یک حوزه، کم‌رنگ شده یا آن مدرسه از دانش‌پژوهان

ساخت دو مدرسه دینی در تهران و یک مدرسه در بارفروش، نشان‌دهنده شناخت وی از اثرگذاری این‌گونه نهادهای تعلیمی و کوشش او در گسترش دانش‌های دینی برای تعمیق معارف در جامعه است. به گواهی افضل‌الملک او هر آنچه از تصرف کرمان در دوره آقامحمدخان به دست آورده بود را برای ساخت دو مدرسه تهران و خرید موقوفات آنها خرج کرد (افضل‌الملک، ۱۳۷۳: ۷۴). از سوی دیگر چنان‌که از متن وقف‌نامه حاصل می‌شود؛ کسب ثواب اخروی از جمله انگیزه‌های اهتمام وی به شمار می‌رود (سند شماره ۱).

میرزا محمدشفیع در این اندیشه بود که با ساخت یک مرکز آموزشی فاخر و معتبر در شهر خود همراه با برقراری امکانات مالی و موقوفات فراوان زمینه‌ای را به وجود آورد تا عالمان برجسته‌ای چون ملا محمدسعید بارفروشی (سعیدالعلماء) و ملا محمدحسن علامه بندی از عتبات به بارفروش بازگردند و یا با مهاجرت بزرگانی از مناطق دیگر چون ملامحمد حجة‌الاسم از اشرف (بهشهر کنونی) و یا شیخ محمدنصیر گیلانی از لنگرود بدان‌جا و بهره‌مندی طلاب بارفروش و مناطق مختلف مازندران از این مرکز، بستری مناسب برای توسعه دانش‌های اسلامی فراهم شود (مدرسی تبریزی، ۱۳۶۹: ۱۲۸/۱؛ معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۹۶: ۱۵۳۰).

بارفروش در اثر زلزله سال ۱۲۲۴ ق. ویران شد (هدایت، ۱۳۸۵: ۱۳/۷۶۰۸) و به همت صدراعظم مازندران، مساجد، بازار و دیگر امکانات شهر بازسازی گردید. این جریان مزید بر علت شد تا وی در خلال این کوشش‌های عمرانی به نیت خویش جامعه عمل ببوشاند و دست به ساخت این مرکز بزرگ آموزش دینی بزند. تا در کنار گسترش معارف دینی، موجبات رونق شهر فراهم شود.

مدرسه دینی آصفیه و فضای کالبدی آن

این مدرسه و مسجد متصل به آن در محله پنجشنبه بازار بارفروش بنیان نهاده شد. سیاح آلمانی، ساموئل جورج گوتلیب گملین^۱ (زاده ۱۷۴۴- درگذشته ۱۷۷۴ م.) که در حوالی ۱۱۸۵ ق. به بارفروش سفر کرده بود به مسجد صدر دیگری پیش از بناهای میرزا محمدشفیع اشاره دارد (گملین، ۱۳۹۳: ۲۸۲) که موقعیت مکانی آن نامشخص است؛ ولی باید با این مدرسه تفاوت داشته باشد. گویا از این جهت میرزا محمدشفیع صدراعظم در وقف‌نامه، مسجد و مدرسه خود را «آصفیه» نهاد تا مانند مدرسه صدر تهران که او ساخته و آوازه به لقب او یافته بود؛ با نام مسجد صدر بارفروش در هم نیامیزد؛ ولی از همان زمان مدرسه آصفیه به نام صدراعظم به «صدر» معروف شد. از آنجا که موقعیت مکانی مسجد صدر

مشتاق و راغب تهی می‌شد؛ عملاً آن حوزه از رونق می‌افتاد (حوزه علمیه، ۱۳۹۰: ۴ و ۶). گاه حضور یک عالم برجسته در شهر نیز دلیل ساخت یک مدرسه دینی بود. در بارفروش هم اگرچه در اوایل عهد قاجاریه مدارس فعالیت داشتند؛ ولی در منابع به عالمی اعلم و پرآوازه که در شهر سکونت داشته باشد؛ اشاره‌ای نشده است. برای رفع این نقصان می‌شود به کوشش یکی از ثروتمندان شهر اشاره داشت. بنا به نوشته محمد تنکابنی در قصص‌العلماء، در همین روزگار یکی از اعیان و اربابان ثروت مازندران برای شریف‌العلماء آملی (از استادان بنام عتبات) در بارفروش مدرسه‌ای به نام شریفیه بنیان نهاد ولی به علت امتناع آن عالم از ترک گفتن عتبات، آن مدرسه چندان رونق نیافت (تنکابنی، ۱۳۰۴ ق: ۸۰). البته در ادامه عصر قاجاریه با حضور مدرسان بنام به تعداد مدارس دینی افزوده شد و مدرسی چون کاظم بیگ، مولانا، میرزا زکی، روحیه، حاجی حسینی و قادریه دایر بود.

میرزا محمدشفیع و انگیزه‌های وی در تأسیس مدرسه آصفیه

میرزا محمدشفیع مازندرانی (۱۲۳۴-۱۱۵۹ ق) فرزند میرزا احمد، از اهالی بندی بود. هنگامی که آقامحمدخان برای رسیدن به قدرت چندی در بارفروش اقامت داشت؛ میرزا محمدشفیع در حال تحصیل علوم دینی بود و از سوی حاجی خان‌جان، حاکم بندی (از خویشان او)، برای امور دفتری به آقامحمدخان معرفی شد. او از آن هنگام تا آخر عمر خود در دستگاه قاجاریه اشتغال داشت. میرزا محمدشفیع پس از قتل حاج ابراهیم‌خان کلانتر عهده‌دار سمت وزارت شد و از ۱۲۱۵ ق. تا ۱۲۳۴ ق. در این جایگاه قرار داشت. وی نخستین کسی است که در عهد قاجاریه عنوان صدراعظم را دریافت کرد. چون درگذشت پیکرش را به کربلا بردند و در همان‌جا به خاک سپردند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۴۵ و ۵۰ و ۶۷).

میرزا محمدشفیع به دلیل وابستگی به بارفروش به آبادانی و توسعه این شهر دست زد. او در بارفروش به بازسازی شهر و ایجاد معابر مناسب پرداخت. از یادگارهای به‌جا مانده او عبارتند از: مدرسه‌های محمودیه و صدرآباد تهران و مسجد جامع، مسجد و مدرسه آصفیه/ صدر بارفروش (سند شماره ۱).

از آنجا که فتح‌علی‌شاه رویکرد ویژه‌ای توأم با تکریم و احترام برای علما قائل بود (کاظمی موسوی، ۱۳۹۹: ۱۰۵)، میرزا محمدشفیع که شخصیتی متشرع و مقدس‌مآب بود (عضدالدوله، ۱۳۷۶: ۱۰۹) نیز کوشید با ایجاد و توسعه چنین مراکزی به اعتبارش نزد علما بیفزاید.

بابیه در مازندران در ۱۲۶۶ ق. همکاری داشت (سپهر، ۱۳۹۰: ۱۰۲۹/۳) و در ۱۲۶۸ ق سرهنگ فوج بندپی شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴: ۱۷۲۸/۳). پس از او، فرزندان و نوه‌اش متولی موقوفات بودند.

متولیان مدرسه تا اواخر قاجاریه پس از میرزا نصرالله به ترتیب عبارت‌اند از: میرزا آقابرگ، پسرش میرزا عبدالله، سپس میرزا حسین خان موثق‌الحکماء برادر میرزا عبدالله بودند. البته خاندان حلال‌خور بندپی که حکومت آنجا را دست داشتند (سند شماره ۲)؛ در نبود میرزا نصرالله و فرزندان در منطقه به نظارت در امور مالی و تولیت آن می‌پرداختند. در اواخر قاجاریه، حاکم بندپی، میرزا ابوتراب‌خان حلال‌خور منصور لشکر بود و ملا محمدجان علامه بندپی که در امور مدرسه و آموزش آن دخالت داشت با وی در ارتباط بود و چون با درگذشت ابوتراب‌خان حلال‌خور، به دلیل نداشتن فرزند از سویی و انقراض پادشاهی قاجاریه از سوی دیگر، حکومت موروثی بندپی از حلال‌خورها برداشته شد (الهی و قلی‌پور گودرزی، ۱۳۹۳: ۷۵۸-۷۵۶)؛ بدین ترتیب وضعیت تولیت مدرسه نامشخص است. از این دوره تا زمان بازدید منوچهر ستوده از مدرسه در اوایل دهه ۱۳۴۰ ش خانواده‌ای به نام متولی خود را ذی‌حق در امور عواید وقفی می‌دانستند. منوچهر ستوده می‌نویسد: «جوانی ۳۷ ساله به نام رضا متولی، خود را متولی مدرسه صدر معرفی می‌کرد و نسبت خود را بدین ترتیب به میرزاشفیعی اصفیه اعظم می‌رساند: رضا متولی پسر میرزا محمدعلی پسر میرزا هدایت پسر میرزا نصرالله پسر میرزا محمدشفیع. تا جایی که اطلاع داریم محمدشفیع بلاعقب بوده است. و فرزندی به نام میرزا نصرالله نداشته تا متولی امروز جانشین ایشان باشد. پدران رضا متولی به نام‌های میرزا حسن و میرزا محمدعلی مشهور بوده‌اند. میرزا محمدعلی از نوکرهای میرزا محمدجان علامه بود. ملا محمدجان از حاکم بندپی که تولیت مدرسه زیر نظر او بود و تعیین خادم و مؤذن و سایر امور مدرسه با نظارت او اداره می‌شد؛ خواست تا میرزا محمدعلی را خادم مدرسه تعیین کند و حاکم همچنین کرد. اگر در شروط وقف‌نامه برای سمت خادم ارثی تعیین شده باشد؛ رضا متولی می‌تواند خادم باشد نه متولی» (ستوده، ۱۳۷۵: ۲۱۴/۴).

میرزا حسین‌خان موثق‌الحکماء [متولی رسمی موقوفات و رئیس حفظ‌الصحة ری و توابع آن] در ۱۳۳۴ ق.، رضا شیخ‌العراقین زاده (تجدد) را که اصالت بارفروشی داشت؛ وکیل خود تعیین کرد (سند شماره ۳). بدین ترتیب یکی از چالش‌های مهم مدرسه و یکی از نقاط ضعف وقف‌نامه میرزا محمدشفیع، موضوع تولیت بود و این برمی‌گردد به عدم واگذاری تولیت موقوفات به اعلم علما و یا امام راتب مهم‌ترین مسجد شهر که در متن برخی وقفیات رواج داشت. این کاستی، دست متولیان را در ادوار پس از او باز گذاشته است. چنان‌که هنوز گردانندگان مدرسه دچار چالش‌هایی در این باره هستند.

مورد اشاره گملین نامشخص است؛ دور نیست اگر بگوییم که مسجد یاد شده از اماکن ویران‌شده زلزله ۱۲۲۴ ق. باشد. عمارت مدرسه صدراعظم آن قدر مناسب و زیبا بود که نظر ناصرالدین‌شاه را به خود جلب کند. او در سفر اول خود به مازندران (۱۲۸۲ ق.) می‌نویسد: «در بارفروش مدرسه‌ای به نظرم آمد بسیار عالی، از بناهای میرزاشفیعی صدراعظم خاقان مرحوم [است]، مدرسه آباد، دایر و طلبه‌نشین [بود و] درخت نارنج بسیار داشت» (ناصرالدین‌شاه و اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۲۷۶-۲۷۷). ناصرالدین‌شاه می‌نویسد: «در بارفروش مدرسه‌ای به نظرم آمد بسیار عالی، از بناهای میرزا شفیع صدراعظم خاقان مرحوم، مدرسه آباد، دایر و طلبه‌نشین [بود و] درخت نارنج بسیار داشت» (ناصرالدین‌شاه و اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۲۷۶-۲۷۷). منوچهر ستوده در بازدید از مدرسه، درباره فضای آن می‌نویسد: «درازای حیاط مدرسه، چهل و پهنای آن سی متر است. بنای مدرسه دوطبقه بوده در ضلع جنوبی مدرسه و در ضلع شمالی مدخل است که بالای هشتی آن پنج اتاق بزرگ به نام عرش قرار داشت که فعلاً کتابخانه مدرسه است» (ستوده، ۱۳۷۵: ۲۱۴/۴). بعدها عمارت قدیمی مدرسه، تخریب و در محل آن ساختمانی نوساز سه طبقه ساخته شد (شریعتی، ۱۳۸۹: ۳۶).

وقف‌نامه مدرسه و تحلیل محتوای آن

تاریخ وقف‌نامه مدرسه اصفیه ۱۲۲۶ ق. است. میرزا محمدشفیع دکان‌ها و زمین‌های زراعی متعددی را وقف مدرسه کرد. در وقف‌نامه به جزئی‌ترین نکات مدرسه و درس توجه شده است که به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

الف) نیت واقف: سند وقفی موقوفه میرزا محمدشفیع براساس احکام و تأیید علما و نیت واقف برای تعمیر مدرسه، کتاب‌های درسی و لوازم حوزه مزبور، تحصیل طلاب و حقوق مدرسین و طلاب عنوان شده است (سند شماره ۱). این نشان‌دهنده دقت نظر و تجربه‌ای است که در دوران طلبگی نسبت به نیازهای فراگیران علوم دینی داشت.

ب) متولی موقوفات: از آنجاکه واقف فرزند ذکور نداشت؛ تولیت را به فردی به نام میرزا نصرالله و بعد به اولاد و احفاد اعمام خویش سپرد (سند شماره ۱). اعتمادالسلطنه بدون ذکر نام کسی در صدرالتواریخ (۱۳۰۹ ق.) می‌نویسد که او برادری داشت و از فرزندان او نیز دو تن زنده‌اند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۶۷) که باید منظور واقف اینان نباشند چرا که میرزا نصرالله را از بنی‌اعمام میرزا محمدشفیع دانست. میرزا نصرالله باید فرزند میرزا اسماعیل منشی‌الممالک حلال‌خور و نوه دختری فتحعلی‌شاه باشد (الهی و قلی‌پور گودرزی، ۱۳۹۳: ۷۴۳) و چون واقف از طایفه اصفهانی بندپی است نه حلال‌خور پس باید میرزا نصرالله را نوه دختری عموی میرزا محمدشفیع دانست. وی در جریان سرکوب

در نزاع و تقابل بودند؛ ولی این دو گروه دشمنی مشترکی با عنوان حکیمان و عالمان فیلسوف داشتند. شاهان قاجاریه و به پیروی از آنان، درباریانشان با اصولیون ارتباط خوبی داشتند و در برخی مقاطع هم اخباریون را نیز محترم می‌شمردند؛ اما با فلاسفه میانه‌ای نداشتند (کاظمی موسوی، ۱۳۹۹: ۱۰۷ و ۱۵۳). از این رو میرزا محمدشفیع هم که دانش‌آموخته نزد اصولیون بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۹: ۴۵)؛ در وقفنامه تأکید دارد که اهل فلسفه در مدرسه جایی ندارند. موارد مطرح شده در این وقفنامه در نوع خود خاص است و کمتر در وقفنامه‌های دیگر مدارس به چشم می‌خورد (سند شماره ۱).

فراز و فرود فعالیت آموزشی مدرسه آصفیه

مدرسه آصفیه باتوجه به فضای کالبدی، موقعیت مکانی و موقوفات آن، یک مرکز آموزش دینی با توانایی‌های نسبتاً عالی بوده است. بیشتر مدرسان آن، در مقایسه با دیگر مدرسه‌های عالی دینی هم‌عصر، از دانش قابل توجهی بهره‌مند بودند و در میان آن‌ها گاه مجتهدان مشهوری نیز دیده می‌شوند که پس از تحصیل در عتبات و رسیدن به مدارج عالی به بارفروش رفتند و به تدریس در مدرسه آصفیه پرداختند. از مدرسان بنام آن ملامحمد سعیدالعلماء، ملامحمد اشرفی، ملا محمدحسن شیخ کبیر بودند که موقعیت مدرسه را به جایگاه قابل توجهی در سطح فراتر از شهر و ایالت ارتقاء دادند. این دوره از فعالیت مدرسه، فصل درخشان تاریخ آن است. حضور استادان نامدار موجب گسیل شدن طالبان علم از اقصی نقاط به بارفروش گردید که بعدها هر کدام از ایشان در گسترش دانش‌ها و معارف دینی نقش داشتند. از این شمار به شاگردانی چون شیخ زین‌العابدین حائری مازندرانی، شیخ فضل‌الله علامه حائری، شیخ عبدالنبی نوری و ملا عبدالله مازندرانی می‌توان اشاره کرد.

هنگامی که ملامحمد اشرفی، عالمی عارف و میانه‌رو و از شاگردان سعیدالعلماء، با درگذشت استادش به دعوت علما و اهالی بارفروش سرپرستی حوزه‌های علمیه به‌ویژه مدرسه آصفیه و ریاست امور شرعی را به دست گرفت؛ نهاد آموزش دینی شهر رونق کم‌نظیری یافت. به‌طوری‌که در ۱۳۱۵ق حدود دوهزار طلبه در بارفروش به تحصیل می‌پرداختند. اغلب محصلینی که قابلیت درک مطالب او را داشتند، در درس او حاضر می‌شدند. او غالباً محصلین را درجه‌بندی می‌کرد و طلاب سطوح عالی را آموزش می‌داد (حجتی، ۱۳۸۶: ۳۴ و ۶۸).

تا فرجام عهد قاجاریه، مدرسه فعالیت آموزشی به نسبت مطلوبی داشت و خواست‌های واقف نیز کمابیش اجرا می‌شد؛ ولی با روی کار آمدن دولت پهلوی، مدرسه دچار چالش‌های سهمگینی شد و عملاً در روزگار رضاخان از فعالیت باز ایستاد.

ج) شرایط تحصیل از نگاه واقف: صدراعظم برای تحصیل

در این مدرسه دینی پنج شرط در وقفنامه تعیین کرده است و عوامل مدرسه را مکلف به رعایت آنها کرده است. این شرایط را می‌توان در سه بعد دسته‌بندی کرد:

۱. شرایطی درباره اقامت، انضباط و تحصیل طلاب: واقف که

در جوانی دوره طلبگی را تجربه کرده بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۴۵) باتوجه به شناخت از وضعیت حاکم بر حوزه‌ها کوشید عواملی که به‌زعم او موجب اخلال در تحصیل و نظم طلاب می‌شد را از مدرسه نوساز خود بپیراید. از این رو ضمن تأکید تلاش طلاب برای کسب علوم اسلامی به متولی، مدرس و ناظر مدرسه تأکید داشته است که اگر طلبه‌ای موجب آزار و اذیت برای محصلین دیگر باشد؛ آنان می‌توانند او را اخراج کند. طلبه نمی‌تواند بیش از یک ماه حجره را بسته و به مسافرت برود. همچنین اجازه ندارد مهمان بپذیرد؛ چون بودنش در حجره، مانع مطالعه و مباحثه آن طلبه خواهد بود (سند شماره ۱).

۲. شرط استفاده از امکانات مدرسه صرفاً برای تحصیل: یکی

از مسائلی که در برخی مدارس بزرگ وجود داشت؛ حضور کسانی چون کاغذسازان، کاتبان، صحافان در داخل مدرسه و گاه اشغال برخی حجره‌ها به دست ایشان بود. این کار، موجب بی‌نظمی و تبدیل تدریجی بخشی از حوزه به محیط کسب و کار می‌شد. حتی برخی از طلبه‌ها نیز به این امور می‌پرداختند و کم‌کم از ادامه تحصیل باز می‌ماندند. از این رو واقف خواسته بود این‌گونه صنوف در داخل مدرسه فعالیت نداشته باشند (سند شماره ۱) و این حرفه‌ها در دکان‌های جنب مدرسه که وی وقف کرده بود؛ دایر شود. لذا درمی‌یابیم که واقف با ساخت چنین دکان‌هایی هم منبع درآمد برای مدرسه ایجاد کرده و هم به هدف خود مبنی بر پیراستن داخل مدرسه از این صنوف رسیده است.

۳. ممنوعیت تدریس و تحصیل عالمان و محصلان دانش

فلسفه: در بررسی مراکز آموزشی جوامع اسلامی نوعی مخالفت با اهل فلسفه مشاهده می‌شود. آن‌چنان که در کمتر مدرسه دینی دیده شده است که استادی به تدریس فلسفه پردازد و همواره طالبان این دانش در محافل خصوصی به تحصیل می‌پرداختند. مخالفت اهل دین با فلسفه بیشتر در موضوع الهیات به‌ویژه الهیات ارسطو بود. زیرا بسیاری از مسائل آن نزد اهل حدیث غیر قابل انطباق با اصول دین و قرآن و احادیث شمرده شد و از اینجاست که فلسفه را گذشته از اشمال آن بر سفاقت و حُقق علمی، مکروه دانسته و غالباً فلاسفه را به کفر و الحاد نسبت داده و حتی متکلمینی را هم که با فلسفه آشنایی داشتند از زمره ملحدین شمرده‌اند (صفا، ۱۳۵۶: ۱۴۰). در عهد قاجاریه اگرچه فقهای اصولی با علمای اخباری

تبدیل شد. چنان‌که محاکمه محمدعلی بارفروشی در خانه وی در شاه زنگی انجام گرفت (فاضل مازندرانی، بی‌تا: ۴۵۰/۱).

پس از چندی در اثر فشارهای وارده از سوی سعیدالعلماء، ملامحمدعلی از بارفروش بیرون رانده شد (کاشانی، ۱۹۱۰م: ۱۳۹). پس از چندی به همراه ملاحسین از آنجا به بارفروش بازگشت و در کاروان‌سرای نزدیک سبزه‌میدان که آن زمان دور از مرکز شهر بود؛ منزل گرفتند (میرزا ابراهیم، ۱۳۵۵: ۱۲۵).

باتوجه به کارکرد آموزشی مدرسه با حضور استادان برجسته، این امکان به وجود آمد که علما از بازوی نیروی انسانی باورمند به خودشان با عنوان شاگرد و یا مرید بهره‌مند باشند. چنان‌که در وقایع سرکوب بایبه در مازندران نقش تأثیرگذار طلاب مدرسه آصفیه و دیگر مدارس شهر بسیار مشهود بود (الهی، ۱۴۰۲: ۳۳). در این ماجرا علما و روحانیون از سطح مشاوره دادن به حکمرانان و صدور احکام تکفیر یا نفی بلد فراتر رفته؛ خود بازیگردان اصلی سرکوب بایبه شدند. عامل اصلی این تغییر رویکرد به درگذشت محمدشاه و نوپایی پادشاهی ناصرالدین‌شاه و ضعف در اقتدار سیاسی حکمرانان و نیز حضور روحانیون برجسته‌ای چون سعیدالعلماء در منطقه برمی‌گردد. «دولتیان در جبهه‌بندی علیه تجمع بایبان همراه روحانیونی شدند که برای ثبات و امنیت شهریان احساس خطر کرده بودند. اهمیت این رویداد به ظاهر ساده در تاریخ خیزش بایبه بی‌اندازه مهم است از آنجایی که تا پیش از این روحانیان صرفاً به دعوت حکام در مجالس مکالمه با سید باب حضور می‌یافتند و تنها رای و نظر می‌گفتند» (موجانی و صالحی، ۱۴۰۱: ۴۶۱).

بابی‌ها پس از خروج از شهر در بقعه شیخ طبرسی (در میانه راه بارفروش و علی‌آباد) سنگر گرفتند و در برابر نیروهای دولتی و گروه‌های مردمی ایستادند. درگیری‌های آن‌ها با دولتی‌ها کمابیش نه ماه به درازا کشید و شمار بسیاری از هر دو سو کشته شدند. تا این که سعیدالعلماء فتوای جهاد داد و در ۱۲۶۵ق. با حکم وی و گسیل شدن نیروهای مردمی اعم از طلاب و دیگر صنوف نیز قشون دولتی و فوج‌های محلی، بقعه شیخ طبرسی به دست نیروهای دولتی و مردمی افتاد و شورش بابی‌ها در قلعه شیخ طبرسی سرکوب گردید. «سعیدالعلماء و دیگر اهالی شرع بر قتل حاجی محمدعلی و صنادید بایبه، فتوی راندند» (سپهر، ۱۳۹۰: ۳/ ۱۰۱۶-۱۰۳۶).

پیروزی سعیدالعلماء در سرکوب آنان همراه با بسیج مردم و فراخوانی نیروهای دولتی بر قدرت او افزود و می‌توان گفت که یکی از دلایل رونق‌گرفتن مجلس درسش و به‌تبع آن پویایی مدرسه آصفیه در زمان حیات سعیدالعلماء شد.

ب) نهضت مشروطه بارفروشی: نهضت مشروطه نقطه عطف تاریخ سیاسی ایران است. مهم‌ترین نیروی پشتیبان جریان

فراز و فرود فعالیت مدرسه ناشی از تحولاتی بوده است که در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

تأثیر تحولات اجتماعی

۱. تحولات بیرونی

۱-۱. **تحولات سیاسی:** باتوجه به جایگاه ویژه روحانیت در جامعه قاجاری، نقش هدایت و رهبری آنان در رویدادهای این دوره قابل توجه است. عواملی که موجب اهمیت یافتن جایگاه علما در دوره قاجاریه شده بود عبارت است از:

الف) ظهور نوعی تکامل در فقه شیعه که به نقش مجتهد در اداره و هدایت جامعه توجه ویژه داشت.

ب) تصورات دولت قاجاریه درباره ماهیت قدرت و سلطنت دقیقاً با تصورات صفوی‌ها هم‌سانی داشت با این تفاوت که صفویان خود را از نسل امامان می‌دانستند و قاجارها از این امتیاز محروم بودند. ج) علما نمی‌توانستند از دولت بخواهند از قدرت صرف نظر کند؛ اما این انتظار را از دولت داشتند که ولو به‌صورت ظاهر به نحوی تسلیم آنان باشد (الگار، ۱۳۵۶: ۳۲-۳۱).

موقعیت اجتماعی علما، اطاعت‌ورزی برپایه باورمندی دینی را موجب شده و در پیشوایی علما در جریان‌سازی‌های تاریخی و تحولات سیاسی مؤثر بوده است. تا آنجا که به عنوان عامل مؤثر در فراز و فرود مدرسه آصفیه نقش قابل توجهی داشته است. در بررسی این تأثیرگذاری به برخی از رویدادهای سیاسی مازندران در عصر قاجاریه و تعامل متقابل دولت و علما در برون‌رفت از چالش‌های پیش روی ایشان اشاره می‌شود:

الف) سرکوب فرقه بایبه در مازندران: در خلال سال‌های ۱۲۶۴-۱۲۶۵ق.، ملامحمد سعیدالعلماء بارفروشی (۱۱۸۷-۱۲۷۰ق.) که عهده‌دار مرجعیت و نیز اداره مدرسه آصفیه بود؛ یکی از مهم‌ترین رخداد تاریخی مازندران در دوره قاجاریه یعنی سرکوب فرقه بایبه به وقوع پیوست که نقش اصلی در رهبری این جریان را سعیدالعلماء در دست داشت.

بایبه از شاخه‌های فرقه شیخیه منسوب به شیخ احمد احسائی است. پس از احسائی، پیروانش دور شاگردش سیدکاظم رشتی حلقه زدند. بعد از رشتی گروهی از آنها دور سیدعلی محمد شیرازی گرد آمدند (اعتضادالسلطنه، ۱۳۵۱: ۱۱-۹).

از بین طرفداران باب، ملا محمدعلی بارفروشی معروف به «قدوس» از مهم‌ترین ارکان بایبه بود که منشأ رخدادی بزرگ در مازندران گردید؛ به بارفروش رفت. از آنجا که سعیدالعلماء از تأثیرگذارترین علمای مازندران در مخالفت با این فرقه شمرده می‌شد؛ محل سکونت او در محله شاه‌زنگی به پایگاه مدیریت دفع این فرقه

آصفیه را شیخ کبیر به عهده گرفت؛ از این رو در میان اهل علم و اهالی بارفروش جایگاهی ویژه به دست آورد؛ در سایه قدرت و نفوذ شیخ کبیر در میان وفاداران سنت‌گرایی و طرفداران مشروطه مشروعه به سردمداری برادرش کربلایی عباس و برادرزاده‌اش، شیخ غلامعلی شریعتمدار، دست به اقداماتی علیه مشروطه‌خواهان زدند (مهجوری، ۱۳۴۵: ۲۲۶/۲ و ۲۵۷). ترور معین‌التجار و همسرش (در ۱۳۳۰ ق) و نیز ترور نافرجم و سپس مرگ ملامحمدجان علامه (در ۱۳۳۰ ق) و ترور نافرجم برادرزاده و داماد ملامحمدجان، شیخ محمدصالح علامه (در ۱۳۳۷ ق) از این شمار است که با کشته شدن شریعتمدار در همان سال، آتش این اختلافات فرونشست (فضایلی، ۱۳۹۸: ۴۵ و ۵۳).

ج) چالش‌های ظهیرالدوله با روحانیت بارفروش: ظهیرالدوله که از سرآمدان تصوف صفی‌علی شاهی بود، چندبار به حکومت مازندران دست یافت. این وضعیت بر شیخ کبیر که پیشوای اصولیون و رئیس مدرسه آصفیه بود؛ قابل پذیرش نبود. در ۱۳۱۹ ق. در اثر اختلاف شدید میان او و شیخ کبیر که به کشته و زخمی شدن سی تن از اهالی شهر، اعم از طلاب و مریدان شیخ منجر گردید، او دستور داد تا شیخ کبیر را از شهر بیرون کنند که روحانیون مانع شدند ولی عمال وی تا مدتی شیخ را از رفتن به مسجد و منبر و مجلس درس بازداشتند. ظهیرالدوله قصد داشت او را به تهران تبعید کند. گروهی از طلاب مازندرانی در تهران، نزد سیدعبدالله بهبهانی رفتند و خواستار جلوگیری از این کار و رفع محدودیت‌ها نسبت به ایشان شدند. بهبهانی نامه‌ای به اتابک نوشت تا از این کار صرف نظر شود که بدین ترتیب، ماجرا خاتمه یافت (افشار، ۱۳۸۴: نه و ده).

او در دور دوم حکمرانی (در زمان استبداد صغیر) با توجه به مناسبات شیخ کبیر و شیخ فضل‌الله نوری با دربار، کوشید تا برای پیشبرد کارهایش کدورت خویش را با شیخ کبیر رفع کند (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۳۸۶-۳۸۷). دور سوم حکمرانی‌اش بیش از چهار ماه دوام نداشت. در دوره چهارم حکمرانی ظهیرالدوله در ۱۳۳۷ ق پسرش ناصرعلی‌خان به دست ضرغام‌السلطان سوادکوهی، یکی از خوانین منطقه، در ساری به قتل رسید و حکمران گمان کرد که شیخ غلامعلی شریعتمدار (برادرزاده شیخ کبیر) محرک این حادثه باشد. از این روی شریعتمدار بازداشت شد. طرفدارن وی در بارفروش بلوا کردند. در گیرودار این ماجرا، نظامیان حکومتی، شریعتمدار را در محله آستانه کشتند (فضایلی، ۱۳۹۸: ۵۳). با این رخداد یکی از مدعیان اصلی تصدی امور مدرسه آصفیه و درآمدهای سرشار آن خاموش شد.

۱-۲. تحولات فرهنگی: از دوره ناصری طبقه جدیدی به نام منورالفکرها شکل گرفت. این گروه لزوم تجددخواهی را در امور

مشروطیت، علما بودند. چون اگر آنان انقلاب را تأیید نمی‌کردند؛ از همان نخست امکان نابودی آن وجود داشت (حائری، ۱۳۸۱: ۳-۲). در این میان نقش علمای عتبات و در رأس آن ارکان ثلاثه (شیخ حسین تهرانی، آخوند خراسانی و ملاعبدالله مازندرانی) تأثیری ژرف و انکارناپذیر داشتند. ملاعبدالله مازندرانی (۱۳۳۰-۱۲۵۶ ق.) یکی از شاگردان برجسته ملامحمد اشرفی در این مدرسه بود. وی مراحل ابتدایی را در بارفروش گذراند. پس از چندی برای بهره‌مندی از استادان عتبات به عراق مهاجرت کرد (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۹۶: ۱۵۳۰) و به زودی در میان علمای نجف آوازه‌مند شد و از پشتیبانان راسخ نهضت مشروطه به شمار می‌رفت. چنان که کسروی نوشته است؛ آنچه مشروطه را نگه داشت پافشاری‌های ارکان ثلاثه عتبات و طباطبایی و بهبهانی بود (کسروی، ۱۳۶۳: ۳۶۱).

بارفروشی بودن ملاعبدالله مازندرانی و مرجعیت او موجب شد که مردم بارفروش بیش از نقاط دیگر با مشروطه‌خواهی همراه شوند (انوشه، ۱۳۷۹ ش: ۱۷۸). بدین ترتیب تحولات مشروطه، جلوه‌های خود را در شهر زودتر نمایان کرد. البته کناره‌جویی شیخ فضل‌الله نوری از صف مشروطه‌خواهان و به وجود آمدن انشعاب وی با طرح قرائت خود به عنوان مشروطه مشروعه، موجب دوقطبی شدن روحانیون و علما در مواضع هواداری و مخالفت گردید. این وضعیت در بارفروش نیز شکل گرفت. از یک سو مشروطه‌خواهان با رهبری ملامحمدجان علامه، یکی از مدرسان مدرسه آصفیه، در مسیر نهضت فعالیت داشتند و گروهی نیز که بخش عمده‌ای از علمای برجسته شهر از آن حمایت می‌کردند با پیشوایی شیخ محمدحسن شیخ کبیر با شیخ فضل‌الله نوری پیوند داشتند و عملاً در جناح مخالف فعالیت می‌کردند. البته این را باید پذیرفت که خط‌کشی‌های مطلق درباره افراد و گروه‌های آن دوره، لااقل در سطح ولایات، کار نادرستی است. چرا که مشروطه نبالگی که در تهران رشد و نمو داشت و می‌رفت که قدرت را در اختیار بگیرد با آنچه که در دیگر مناطق اتفاق می‌افتاد؛ بسیار از هم دور بود. هر منطقه بیش از آن که از مرکز تاثیر بپذیرد؛ متأثر از عواملی چون زد و بندهای خوانین، اعیان، روحانیون و سهم‌خواهی هریک از تحولات پیش‌آمده، ناشناختگی از اصل مشروطه، عصبیت‌های طایفه‌ای، عدم آگاهی طیف عمده‌ای از مردم درباره ریشه‌های اتفاقات با توجه به نبود منابع رسانه‌ای مناسب و سریع بود. از این رو می‌توان گفت که اغلب، موافقت و یا مخالفت ایشان آگاهانه نبوده و جنبه عمومی نداشته است بلکه ریشه این تحرکات را باید در موقعیت‌های شخصی و شرایط اجتماعی هر یک جستجو کرد (الهی، ۱۳۹۶: ۶۷).

پس از درگذشت ملامحمد اشرفی (در ۱۳۱۵ ق.)، ریاست مدرسه

کاهش می‌داد بر نفوذ و جایگاه اجتماعی آنان می‌افزود (باقری‌زاد، ۱۴۰۲: ۵۳). گرچه در دوره قاجاریه وزارت اوقاف زیر نظر حاکمان این دوره به وجود آمد اما همچنان مردم بیشتر موقوفه‌های خود را برای مصرف در امور خیریه به علما و مراکز مذهبی می‌سپردند و علما نیز با مصرف اوقاف برای توسعه مراکز مذهبی مانند مسجد، تکیه و مدرسه دینی، پایگاه قدرت مستقل از حکومت برای خود ایجاد می‌کردند. نظارت و اشراف بر اوقاف سبب می‌شد تا روحانیان به صورت نهادی سازمان‌یافته در عرصه‌های سیاسی اجتماعی و فرهنگی در هیأت حاکمه تأثیرگذار باشند (شعبانی‌پور و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۱۴).

در عهد قاجاریه با توجه به عدم سکونت متولی‌های رسمی، یکی از اختلافات اساسی در مدرسه اصفیه، دستیابی به عواید موقوفات میان مدعیان وکالت بود. البته در زمان حیات سعیدالعلماء، ملامحمد اشرفی و شیخ کبیر پیش از بیماری و نایب‌یابی‌اش در کهن‌سالی به دلیل جایگاه مذهبی و اجتماعی ایشان، تولیت و درآمد مدرسه، دچار نابسامانی نمی‌شد. به همین علت است که غالب شکوائیه‌های این موضوع به سال‌های بیماری شیخ کبیر تا فرجام کار قاجارها بازمی‌گردد. به‌ویژه اینکه ملامحمدجان علامه به عنوان یکی از مدرسین مؤثر مدرسه در ۱۳۳۰ق. درگذشت و عرصه برای دخالت‌های شیخ غلامعلی شریعتمدار که همه‌کاره شیخ کبیر بود؛ در امور مدرسه و عایدات آن گشوده شود. میرزا محمدعلی مدعی تولیت هم با وی هم‌داستان شد تا آسان‌تر به درآمد آن دست یابد (سند شماره ۵).

در دست گرفتن عواید و عدم پرداخت شهریه طلاب و عدم اجرای تعمیرات مدرسه موجب سرریز شدن شکوائیه‌ها درباره اعمال شریعتمدار و میرزا محمدعلی به معارف و اوقاف استان و وزارتخانه گردید. از آن‌جمله شکایت شیخ رضا ساروی در ۱۵ شهر شعبان ۱۳۳۴ق. به نمایندگی از طلاب مدرسه و همراه با مهر چهارده تن از ایشان و امضای نماینده طلاب مدرسه به وزارت معارف می‌رسد (سند شماره ۵). نامه دیگر را یکی دیگر از طلبه‌های معترض (شیخ موسی ساروی) به وزارت فرستاده است و نسبت به اخراج او از مدرسه و توقیف اثاثیه‌اش به دست شیخ غلامعلی شکایت داشت (سند شماره ۶). وزارت معارف اوقاف هم در پاسخ به شکایت شیخ موسی ساروی، از اداره اوقاف بارفروش خواست به شکایت رسیدگی و مدارک اثبات حق دخالت شریعتمدار هم ارائه شود (سند شماره ۷).

شیخ محمدباقر آیت‌الله‌زاده که ریاست عدلیه بارفروش را داشت؛ برای پایان دادن به این نابسامانی‌ها طی حکمی به میرزاباقر، رییس اوقاف بارفروش به او اجازه می‌دهد که موقوفات مدرسه اصفیه با نظارت آیت‌الله‌زاده خرج نیت واقف کند (سند شماره ۸). خود او چندی اداره مدرسه را در دست داشت. گویا اشتغالات آیت‌الله‌زاده

فرهنگی و آموزشی می‌جستند. برای همین به دنبال تغییر در فرایند آموزش با الگوگیری از شیوه اروپایی بودند. این تحولات منجر به تحدید فعالیت‌های آموزشی روحانیت شد که به طور سنتی در اختیار داشتند (نوع‌دوست و مایلی، ۱۳۹۷: ۱۲۳).

مقارن انقلاب مشروطه، با تلاش شخصیت‌های تحول‌خواه در شهرهای ساری، بارفروش و آمل مدارس نوین تأسیس شد. این روند در سال‌های پس از انقلاب مشروطه تا پایان عصر قاجاریه در سراسر مازندران ادامه یافت (عنایتی، ۱۴۰۲: ۱۹۸). این روند به تدریج جای کارکرد نهاد آموزش سنتی را به دست آورد. مدارس اولیه این دوره بیشتر جنبه ملی داشت. در عین حال هنوز آموزش مکتب‌خانه‌ای دایر بود (قلی‌پور گودرزی و الهی، ۱۳۹۳: ۴۲).

از دوره مظفرالدین شاه، بازرگانان و روشنفکران بارفروش برای توسعه فرهنگی و اجتماعی شهر بر آن شدند، تعلیم‌وتربیت نوین را گسترش دهند. از آن روزگار تا فروپاشی پادشاهی قاجاریه، تعداد ۲۲ مدرسه نوین در بارفروش گشوده شد. این درحالی بود که از بیش از ۲۰ مدرسه دینی تنها مدرسه‌های اصفیه، قادریه، مولانا، قهاریه، روحیه، کاظم بیگ تا اواخر قاجاریه طلبه داشت و در طلیعه پادشاهی پهلوی اول از تعداد مدرسه‌های دینی به شدت کاسته شد و تنها مدرسه اصفیه باقیمانده بود که در این دوره از نفس افتاد. آن‌چنان که در حوالی ۱۳۰۶ش هنگامی که میرزا مایل توپسرکانی (رئیس معارف مازندران) برای امتحان طلاب به بارفروش آمده بود؛ حتی یک نفر طلبه در آنجا نبود که امتحان بدهد. این شهر همان شهری بود که در زمان تدریس ملامحمد اشرفی در حوالی ۱۳۱۵ق. حدود ۲۰۰۰ تن طلبه را پذیرا بود (حجتی، ۱۳۸۶: ۳۴) و بیش از ۲۰ مدرسه دینی فعال داشت ولی در اواخر قاجاریه شمار حوزه علمیه به ۱۳ مدرسه رسید و ۱۳۴ تن طلبه در این مدارس مشغول تحصیل بودند. در مدرسه اصفیه با آن همه امکاناتش تنها ۲۵ نفر طلبه و ۲ مدرس حضور داشتند (سند شماره ۴). برخی از علما در منازل خود به آموزش می‌پرداختند. تعدادی از این مدارس مانند قادریه در نوسازی‌ها کاملاً ویران شد. مسجد - مدرسه‌هایی چون مسجد جامع، کاظم بیگ، گلشن، حاج حسین چارسوق و مولانا تنها کارکرد عبادی خود را حفظ کردند و برخی مدارس تبدیل به مدرسه‌های نوین شدند. مانند: قهاریه (بدر)، تفلیمی (سعدی)، عبدالحسین‌خان بندپی (نظامی) و روحیه (نجم) و از این میان مدرسه بزرگ اصفیه نیز تعطیل شد.

۲. تحولات داخلی: از دیرباز وقف عامل فرصت‌سازی بوده است که می‌توانست در ایجاد نوعی استقلال مالی برای نهاد روحانیت که درآمد رسمی نداشتند؛ نقش مهمی ایفا کند. این مسئله می‌توانست از طریق دریافت وجوه از راه تولیت و نظارت بر موقوفه‌ها حاصل شود. استقلال مالی نهاد روحانیت ضمن اینکه وابستگی آنان را به حکومت

نتیجه گیری

دولت قاجاریه که پایتخت خود را دارالخلافه می‌نامید؛ مدعی بود که ادامه‌دهنده راه دودمان صفویه در پرچمداری تشیع اثنی‌عشری است. از این رو در دوره تثبیت قاجارها باتوجه به رویکرد پادشاهان و حکمرانان محلی به علما و حاکمان شرعی، شاهد تقویت جایگاه عالمان دین و گسترش نهادهای آموزش دینی هستیم. در مازندران این دوره نیز بر تعداد مراکز آموزش دانش‌های دینی افزوده شد. وقف نیز به عنوان یکی از مؤثرترین راه‌های همیاری در طول تاریخ همواره پشتوانه اقتصادی مهمی برای ساخت، نگهداشت و فعالیت مدارس دینی بوده است و باتوجه به روابط عمیق قدرت حاکمه و بازرگانان با حاکمان شرع این موضوع تقویت می‌شود که مدرسه آصفیه به عنوان مرکزیت معنوی و علمی شهر بارفروش در عهد قاجاریه، تأثیر شگرفی در تحولات تاریخی بارفروش داشت. چنان‌که سرکوب شورش بابیه در بارفروش و قلعه شیخ طبرسی به رهبری سعیدالعلماء و پیشوایی دو جریان موافق و مخالف مشروطه از آن شمارند.

لذا از عوامل فراز و بالندگی مدرسه دینی آصفیه، حضور عالمان برجسته و تأثیرگذار و مدرسان بنام در راس مدیریت و فعالیت‌های آن بود.

در انحطاط و فرود فعالیت‌های مدرسه، عوامل بیرونی مانند پدیدار شدن تحولات و تغییراتی که در اوضاع اجتماعی کشور و پیرو آن در بارفروش از مشروطه تا فروپاشی قاجاریه به وجود آمد و عوامل داخلی مانند اختلاف بر سر تصدی عواید موقوفات هم قابل توجه است. چراکه میرزا محمدشفیع برای ساخت و فعالیت مدرسه آصفیه موقوفات بسیاری از خود به یادگار گذاشت که سرمایه قابل توجهی را در اختیار عوامل مدرسه قرار داد.

از بدو تاسیس مدرسه در عهد قاجاریه تا دوره مشروطه، آموزش در این مدرسه رونق داشت و نص وقف‌نامه و شروط واقف اجرا می‌شد. اما در اواخر دوره قاجاریه دچار بحران گردید که اهم دلایل آن برپایه برآیند داده‌های تاریخی به شرح زیر است:

الف. عدم واگذاری تولیت موقوفات به اعلم علمای شهر از کاستی‌های وقف‌نامه بوده است. این نقطه ضعف دست افراد سودجو را در موقوفات باز گذاشته بود.

ب. نبود یک عالم صاحب‌عنوان و مدیری مقتدر و بلا تکلیفی مدرسان و طلاب منجر به انزوای استادان و خالی‌شدن مدرسه از طالبان علم گردید.

ج. با رویکرد تجددطلبی جریان مشروطه‌خواه و افزایش روند گشایش نهادهای آموزشی نوین، کم‌توجهی حکومت مرکزی به

در عدلیه مانع از رسیدگی وی به امور عواید مدرسه می‌شد. از طرفی با آنکه شریعتمدار در ۱۳۳۷ق. درگذشت؛ مشکل طلاب از دست موقوفه‌خوران پایان نیافت.

در ۱۳۳۸ق. گروهی از طلاب و مدرسین بر صورت جمع و خرجی که امین اوقاف به اداره اوقاف داده بود؛ شکایت داشتند و به وزارت مربوطه پیشنهاد دادند برای جلوگیری از گزارش خلاف واقع، کلیه موقوفات را زیر نظر طلاب مدرسه آصفیه گذارده شود و تهدید کردند که اگر آن وزارتخانه، ایشان را مایوس کند؛ اجازه خواهند داشت نسبت به شخص امین اوقاف در حدود شرع و قانون برخورد نمایند (سند شماره ۹). وزارتخانه معارف و اوقاف این پیشنهاد را نپذیرفت (سند شماره ۱۰).

این نکته نیز قابل تامل است که در نامه شکایت گروهی از طلاب به وزارت معارف و اوقاف در ۱۲۹۸ش، درآمد مدرسه آصفیه بیش از ۳۰۰۰ تومان اعلام شده است (سند شماره ۹) ولی در نامه دیگری در ۱۳۰۰ش، درآمد رقبات موقوفات آن از مقدار محصول و مال الاجاره ۱۱۳۴ تومان درج گردیده است (پرونده اداره اوقاف بابل). به نظر می‌رسد علت کاهش درآمد موقوفه را باید در نامشخص بودن متولی رسمی مدرسه و دست‌اندازی سودجویان بر موقوفات جستجو کرد که در پرداخت مستاجران رقبات نیز تأثیر مستقیم داشت.

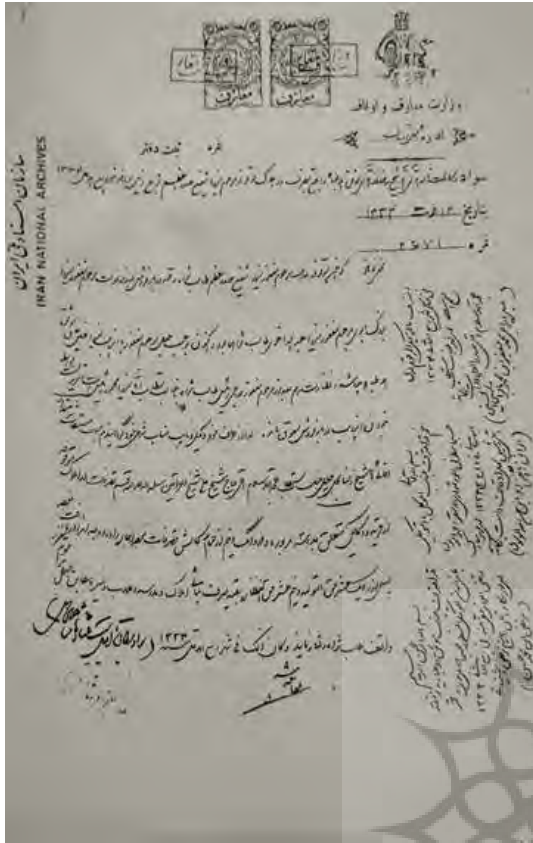
در کنار شکایت‌های طلاب، اسنادی از شکایات میرزا محمدعلی نسبت به اعمال امین اوقاف به وزارت معارف ارسال می‌شد (سند شماره ۱۱).

در ۱۳۰۱ش. میرزا محمدعلی متولی که مدعی بود ۵۰ سال تولیت آن را در اختیار داشت؛ درگذشت و از آن پس پسرش، میرزا حسن موضوع متولی‌گری خانواده خود را تا سال‌ها پیگیر بود (سند‌های شماره ۱۱ و ۱۲).

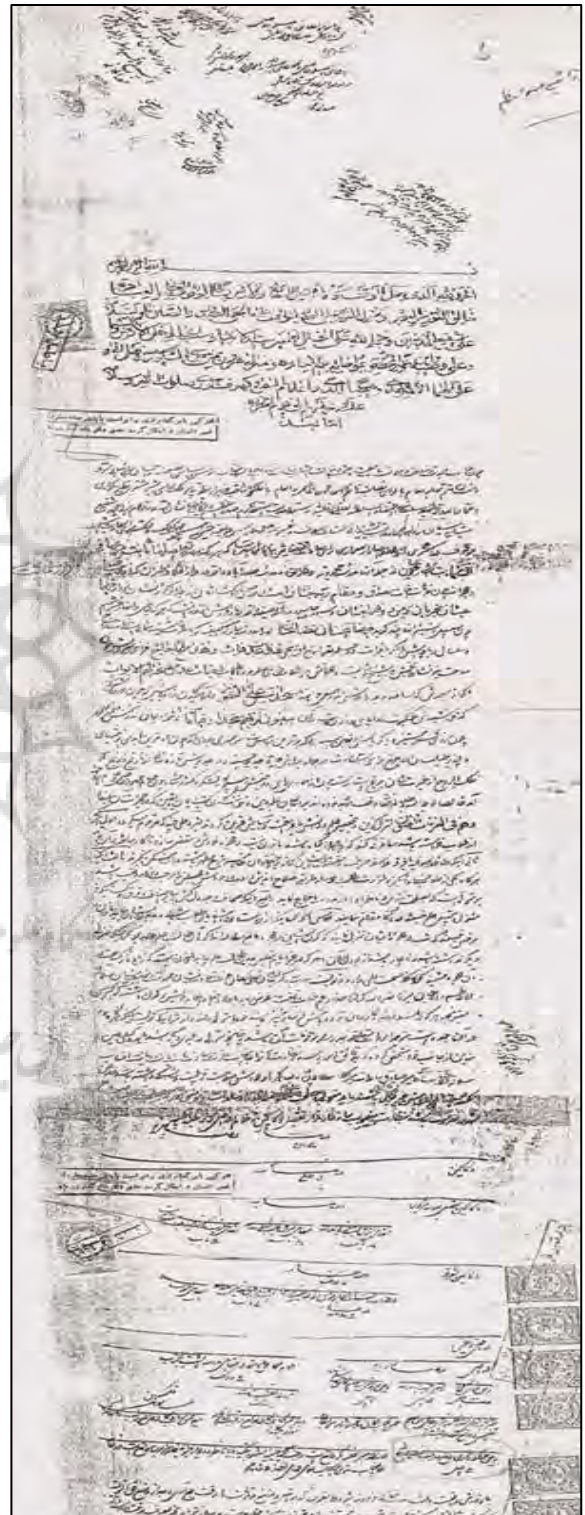
با پایان کار دولت قاجاریه و آغاز دوره پهلوی در اثر سیاست تحدید قدرت علما این مدرسه نیز همچون دیگر حوزه‌های علمیه در کشور مورد بی‌مهری قرار گرفت. در چنین شرایطی پهلوی اول با ارائه طرح‌هایی که به تصویب مجلس رسید به خود اجازه دخالت در اوقاف را داد. به همین دلیل بیشتر موقوفات به دست وزارت معارف و اوقاف افتاد و برخی دیگر توسط مردم غصب شد (عباسی، ۱۳۹۹: ۱۰). در پی آن تصدی بر موقوفات مدرسه آصفیه که درآمدی شایان دربی داشت به اداره اوقاف و معارف واگذار شد. در تولیت موقوفه با توجه به شکل‌گیری دخالت‌های گاه غیرکارشناسانه و گاه سیاسی آن روزگار، بی‌توجهی به نص وقف‌نامه و شرایط واقف به وجود آمد.

آموزش دینی و سنتی، فعالیت مدارس دینی دچار ایستایی گردید. خارج شدن درآمد موقوفه کلان مدرسه از اختیار علما در کاسته شدن اقتدار و استقلال مالی ایشان تأثیر منفی داشت.

اسناد:

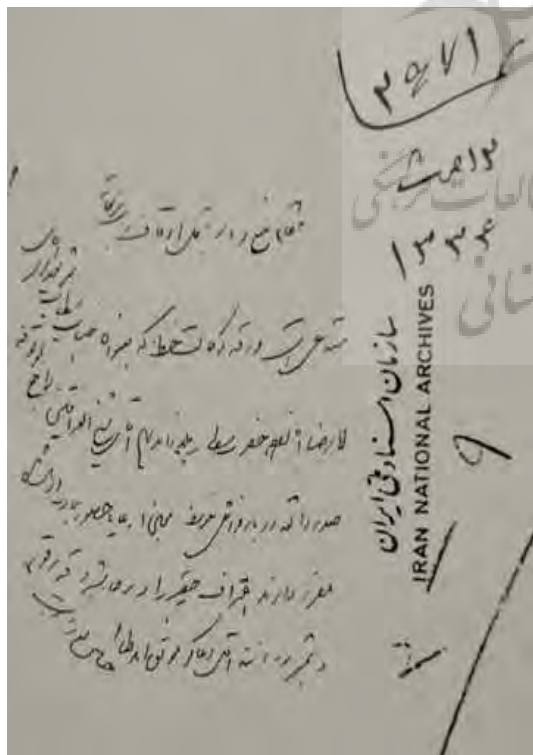


سند شماره ۲

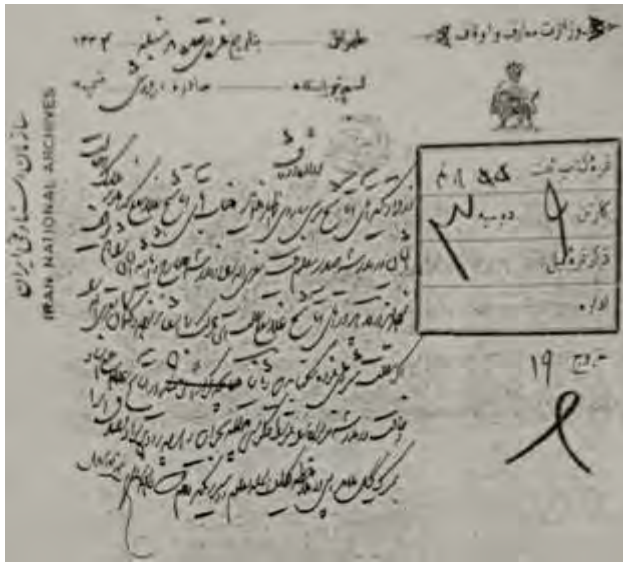


سند شماره ۱

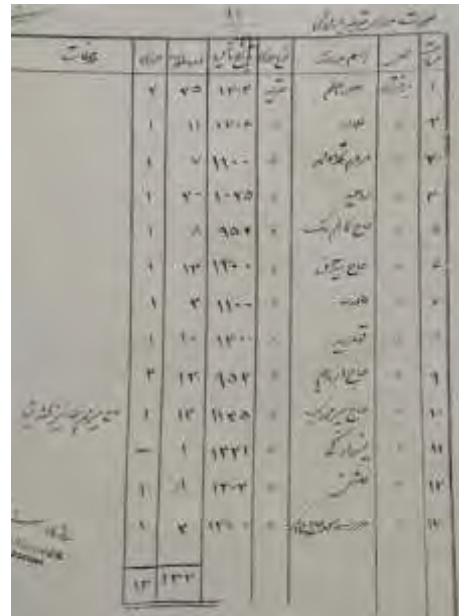
(پروندهٔ مدرسهٔ آصفیه در ادارهٔ اوقاف و امور خیریهٔ بابل)



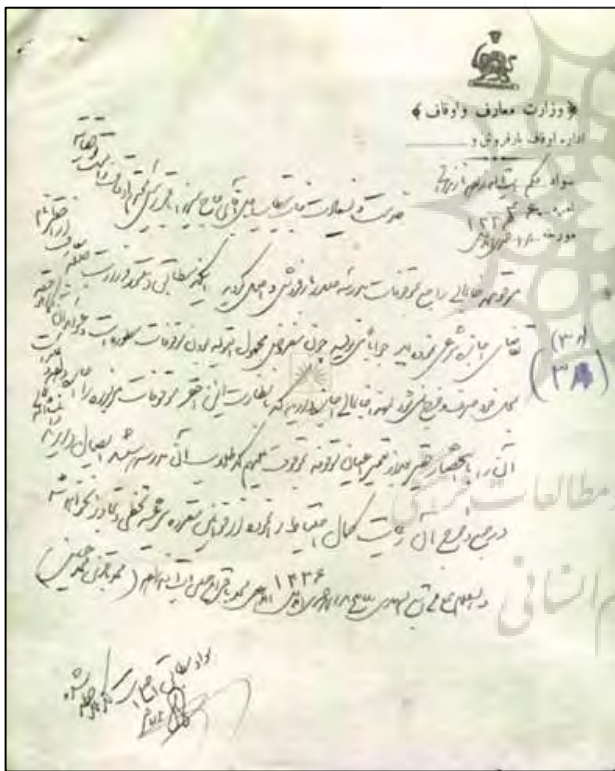
سند شماره ۳



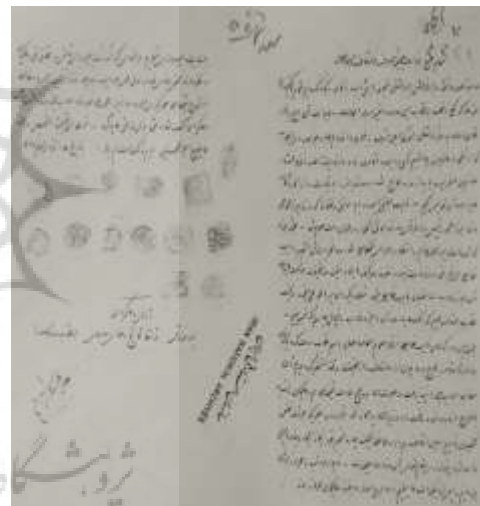
سند شماره ۷



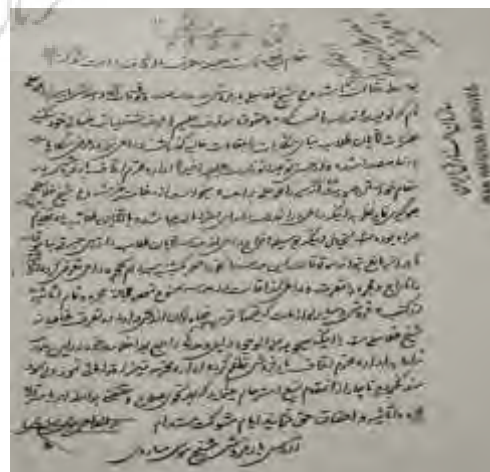
سند شماره ۴



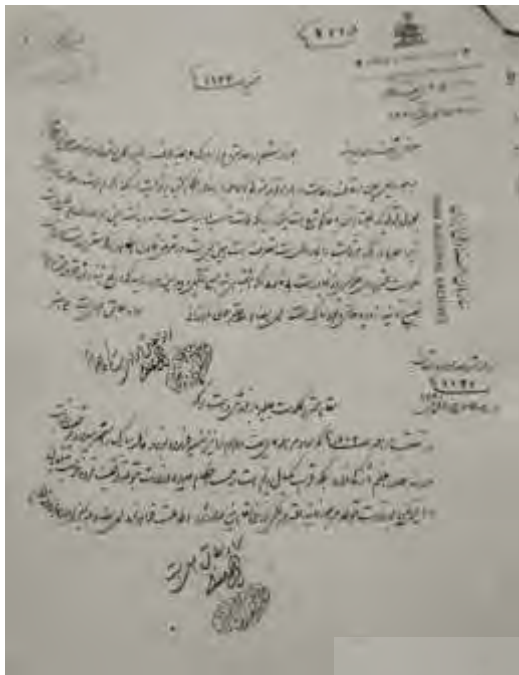
سند شماره ۸



سند شماره ۵



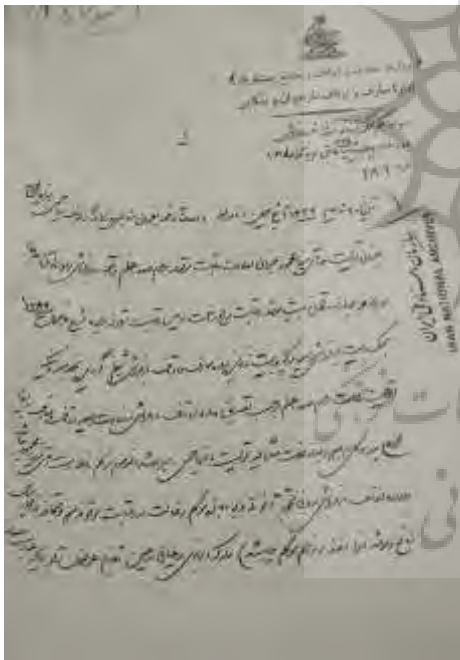
سند شماره ۶



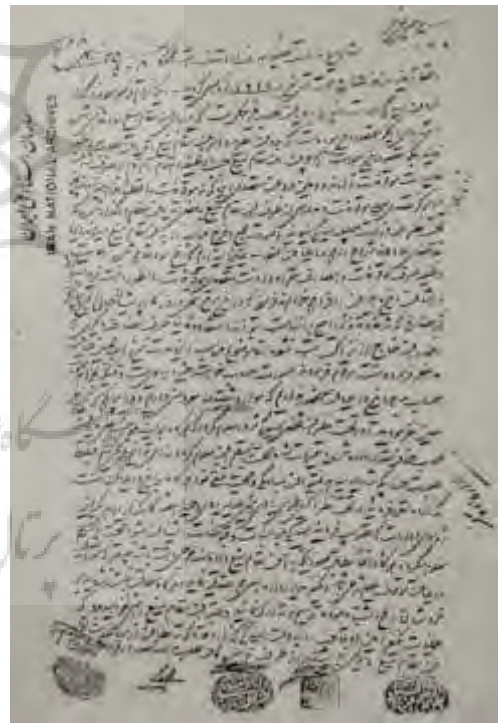
سند شماره ۱۱



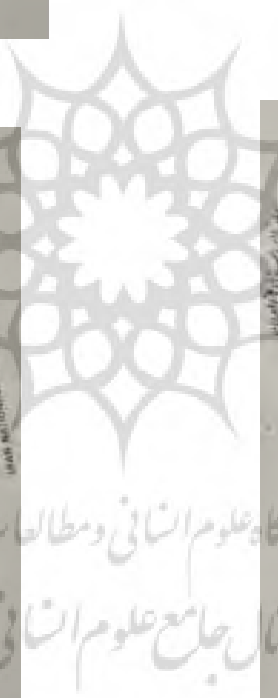
سند شماره ۹



سند شماره ۱۲



سند شماره ۱۰



محمد اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.

افشار، ایرج. (۱۳۸۴). ظهیرالدوله در حکومت مازندران. تهران: قطره.

افضل‌الملک، میرزا غلامحسین (۱۳۷۳). سفرنامهٔ مازندران و وقایع مشروطه. به

کوشش حسین صمدی. قائم‌شهر: دانشگاه آزاد اسلامی.

الگار، حامد. (۱۳۵۶). نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت. ترجمهٔ

ابوالقاسم سَری. تهران: توس.

الهی، یوسف؛ قلی‌پور گودرزی، شهرام. (۱۳۹۳). بندپی. تهران: رسانش نوین.

منابع

الف. کتاب‌ها:

اعتضادالسلطنه، علی‌قلی میرزا. (۱۳۵۱). فتنهٔ باب. توضیحات و مقالات

عبدالحسین نوایی. تهران: بابک.

اعتقادالسلطنه، محمدحسن‌خان. (۱۳۵۷). صدراتواریخ. به کوشش محمد

مشیری. تهران: روزبهان.

اعتقادالسلطنه، محمدحسن‌خان. (۱۳۶۴). تاریخ منتظم ناصری. به تصحیح

الهی، یوسف؛ قلی‌پور گودرزی، شهرام. (۱۳۹۳). بندپی. تهران: رسانش نوین.

باقرزاده بابلی، عبدالرحمن. (۱۳۹۵). آشنایی با فرزندان بابل، بابل: مسجد مقدس محدثین.

تکابنی، محمد. (۱۳۰۴ق). قصص العلماء. به اهتمام عبدالحسین و محمود خوانساری. تهران: بی‌نا.

حائری، عبدالهادی. (۱۳۸۱). تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. تهران: امیرکبیر.

حجتی، مریم. (۱۳۸۶). آسمان در آینه. قم: آفتاب خوبان.

ستوده، منوچهر. (۱۳۶۶). از آستارا تا استارآباد. تهران: آگه.

شریعتی، حسن. (۱۳۸۹). برگ از تاریخ، تصحیح و تحقیق رمضان قلی‌زاده. قم: چلچراغ.

شمیم، علی‌اصغر. (۱۳۹۰). ایران در دوره سلطنت قاجار. تهران: علم.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۵۶). تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم. تهران: امیرکبیر.

ظهیرالدوله، میرزا علی‌خان. (۱۳۶۷). خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. مصحح ایرج افشار. تهران: زرین.

عبدالسلطانه، سلطان احمد میرزا. (۱۳۷۶). تاریخ عضدی. توضیحات و اضافات عبدالحسین نوابی. تهران: علم.

فاضل مازندرانی، اسدالله. (بی‌تا). ظهور الحق. تهران: آزدگان.

فضالی، محمد (۱۳۹۸). دیده‌ها و شنیده‌ها. تهران: نشر نقره.

قاجار، ناصرالدین شاه؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۸۹). روزنامه سفر مازندران. تصحیح و پژوهش یوسف الهی. تهران: رسانش.

قلی‌پور گودرزی، شهرام؛ الهی، یوسف. (۱۳۹۳). تاریخ آموزش و پرورش بابل و بندپی. تهران: رسانش نوین.

کاشانی، میرزا جانی. (۱۹۱۰م). نقطه الکاف. به کوشش ادوارد براون. لیدن: بریل.

کاظمی موسوی، احمد. (۱۳۹۹). خاقان صاحب قران و علمای زمان. تهران: آگه.

کسروی تبریزی، احمد. (۱۳۶۳). تاریخ مشروطه ایران. تهران: امیرکبیر.

حوزه علمیه (تاریخ، ساختار و کارکرد) (۱۳۹۰). تهران: کتاب مرجع.

گملین، ساموئل گنلیب. (۱۳۹۳). سفر به شمال ایران. ترجمه غلامحسین آصفیهی افشار. رشت: فرهنگ ایلیا.

لسان‌الملک سپهر، محمدتقی خان. (۱۳۹۰). نسخ‌التواریخ. به کوشش جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.

معلم حبیب‌آبادی، میرزا محمدعلی. (۱۳۲۷). مکارم‌الآثار. اصفهان: انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان.

مدرس تبریزی، محمدعلی. (۱۳۶۹). ریحانه‌الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او لقب. تهران: خیام.

مقصودلو وکیل‌الدوله، حسین‌قلی. (۱۳۶۳). مخابرات استرآباد. به کوشش ایرج افشار و محمد رسول دریا گشت. تهران: نشر تاریخ ایران.

مهجوری، اسماعیل. (۱۳۴۵). تاریخ مازندران. ساری: اثر.

موجانی، سیدعلی. صالحی، علی اکبر. (۱۴۰۱). فراسوی مه. تهران: اطلاعات.

میرزا ابراهیم. (۱۳۵۳). سفرنامه استرآباد، مازندران، گیلان و تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

نیایی، جعفر؛ حسین‌زاده، پوراندخت. (۱۳۸۳). بابل شهر زیبای مازندران. تهران: سالمی.

هدایت، رضاقلی. (۱۳۸۵). روضه‌الصفاء. به تصحیح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.

ب. پایان‌نامه:

عباسی، مهدی. (۱۳۹۹). سیاست حکومت پهلوی اول در حوزه وقف و پیامدهای آن در مازندران (۱۳۰۴-۱۳۲۰ش). پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد. دانشگاه مازندران.

ج. مقاله‌ها:

الهی، یوسف. (۱۳۸۱). «میرزا شفیق مازندرانی، صدر اعظم بندپی». در گستره مازندران. دفتر دوم. بهار. تهران: رسانش.

الهی، یوسف. (۱۳۹۶). «بازشناسی یک تشکل در مازندران عصر مشروطه». پیام بهارستان دوره دوم. سال دهم. شماره سی‌ام. پاییز و زمستان.

الهی، یوسف. (۱۴۰۲). «محلّه شاه زنگی و نقش رویدادهای تاریخی آن در بارفروش عصر قاجار». تبری‌نامه. دفتر دوم نشست تخصصی تاریخ محلی مازندران. ساری.

انوشه، حسن (۱۳۷۹). «تاریخ». بابل شهر بهارنارنج. گروه مؤلفان. تهران: چشمه.

باقری‌زاد گنجی، نبی‌الله. (۱۴۰۲). «بررسی نقش علمای عصر قاجار در تأیید تولید موقوفه‌ها مطالعه موردی تولید موقوفه‌های آستانه سید نظام‌الدین». تاریخ‌نامه. دفتر دوم نشست تخصصی تاریخ محلی مازندران. ساری.

عنایتی، علی اکبر (۱۴۰۲). «بررسی چگونگی شکل‌گیری و توسعه مدارس نوین و موانع آن‌ها در مازندران عصر قاجار». تبری‌نامه. دفتر دوم نشست تخصصی تاریخ محلی مازندران. ساری.

شعبانی پور و دیگران. (۱۳۹۸). «واکنش علما به سیطره حکومت پهلوی بر اوقاف». فصلنامه علمی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام. سال نهم. شماره سی و ششم. زمستان.

نوع‌دوست، رضا؛ مایلی، محمدرضا. (۱۳۹۷). «وضعیت سنجی سرمایه روحانیت پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی». پژوهش‌نامه علوم سیاسی. سال سیزدهم. شماره چهارم. پاییز.

د. اسناد:

اسناد موقوفه مدرسه خاتم‌الانبیاء (آصفیه) بابل (موجود در اداره اوقاف و امور خیریه بابل).

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

ه. گفتگو:

گفتگو با محمدصادق اکبرین. از بازاریان بابل. ۱۳۹۶/۵/۱۲ش.

گفتگو با حجه‌الاسلام خضرائه زاهدیان، امام مسجد محلّه نقیب‌کلای بابل، ۱۳۹۶/۲/۸/۱۸ش.

با سپاس از:

دکتر شهرام قلی‌پور گودرزی.

مهدی تقی‌پور حیدری.

علی اصغر قلی‌پور.

دکتر علی اکبر عنایتی در ارائه اسناد شماره ۲-۸ و ۱۰-۱۲.

علی ایمانی ایمنی در ارائه سند شماره ۹.